

بررسی برداشت‌های ظاهری از مضامین دینی در اشعار احمد شاملو و نزار قبانی

عبدالکریم آلبوغبیش*

تاریخ دریافت: ۹۶/۵/۱۰

محمدجواد اسماعیل غانمی**

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۱/۲۲

مسعود عباسی آرام***

چکیده

شعر، عرصه جولان اندیشه و خیال است؛ صور خیال در آن مهم‌ترین نقش را به عهده دارند و واژه‌ها و عبارت‌ها از معنای ظاهری فراتر می‌روند و درک و دریافت آن‌ها نیازمند آشنایی با صنایع و آرایه‌های ادبی و شناخت شخصیت شاعر است. برای مخاطبانی که بی‌خبر از قدرت تخیل شاعر و غافل از مهارت او در کاربرد صنایع ادبی، اقدام به خواندن اشعار او می‌کنند؛ گاه شبهه‌ای ایجاد می‌شود که با برداشت‌های ظاهری، خود را به زدن برچسب شرک و الحاد به شاعر مجاز می‌دانند. اشعار احمد شاملو و نزار قبانی نیز از این قاعده مستثنی نیستند. برخی از اشعار این دو شاعر معاصر، در لباس شرک و الحاد نمود یافته‌اند که نیازمند کاوش و بررسی‌اند. در این مقاله با یک دسته‌بندی موضوعی از اشعار شاملو و قبانی (با مفاهیم و مضامین مشترک) که ظاهری شرک‌آمیز دارند؛ این اشعار در شش دسته جای گرفته‌اند که عبارت‌اند از جایگاه یکسان برای خدا و انسان، کاربرد صفات خدایی برای غیر خدا، نفی تقدیر و سرنوشت، انکار قیامت و ریشخند به آن، نفی صبر و مصلوب بودن حضرت عیسی علیه السلام.

کلیدواژه‌گان: شعر، خیال، تشبیه، استعاره، مجاز، کنایه، اعتقاد.

* استادیار ادبیات عرب دانشگاه آزاد واحد آبادان.

** استادیار ادبیات عرب دانشگاه آزاد واحد آبادان.

*** دانشجوی دکتری ادبیات عرب دانشگاه آزاد واحد آبادان.

مقدمه

ادبیات به‌ویژه شعر، فرصتی برای عینیت بخشیدن و ملموس کردن افکار، اندیشه‌ها و اعتقادات است؛ بنابراین اشعار و آثار هر شاعر یا نویسنده‌ای نمایان‌گر اعتقادات و اندیشه‌های اوست. از آنجایی که بسیاری از اعمال انسان متأثر از عقاید اوست، ادبیات نیز به شکل ویژه‌ای می‌تواند متأثر از عقاید ادبا باشد. ویژگی منحصربه‌فرد ادبیات این است که می‌تواند مرزهای قومی، جغرافیایی و زبانی را درنوردد و در سطح جهانی عرضه گردد؛ بنابراین اهمیت ارتباط ادبیات با اعتقادات به خوبی روشن می‌گردد.

انسان‌ها در هر جای این کره خاکی که باشند؛ گاه مفاهیم مشترکی در ذهن و اندیشه خود می‌پروراندند که هم‌عصر و هم‌عقیده بودن، مجال سیر در یک خط مشی عقیدتی مشابه را برای آن‌ها فراهم می‌سازد؛ حال اگر این اشخاص معاصر و هم‌عقیده، با اشتراک‌های فکری، شاعر هم باشند؛ این همراهی در یک مکتب عقیدتی، نمود بیش‌تری می‌یابد.

شعر فارسی از آغاز تا به امروز با هرگونه شرک و الحاد بیگانه بوده است و شاعران فارسی‌زبان از ابتدا تا دوره معاصر، در خط توحیدی حرکت کرده و با بیراهه‌های شرک و ارتداد، فاصله زیادی داشته‌اند. اشعار/حمد شاملو نیز اگرچه گاهی در صورت ظاهر و بنا بر تأویل افراد، نمایی ملحدانه دارند؛ اما اگر به عمق آن‌ها راه یابیم، در می‌یابیم که شرک به آن‌ها راهی ندارد و بسیاری از خوانندگان شعر شاملو بر این نظر مهر تأیید می‌نهند. «شاملو شاعری است با موافقین و مخالفین بسیار، همچنان که بعضی از موافقانش او را درست‌نپذیرفته‌اند، گروهی از مخالفانش نیز به خود اجازه نمی‌دهند که یکباره کار و نقش او را در شعر معاصر نادیده بگیرند» (شفق، ۱۳۷۷: ۵۷۶). بنابراین برداشت هر کس از شعر شاملو، بر اساس اندیشه، تخیل و عقیده خود اوست. شاملو بر خلاف بسیاری از شاعران که در کاربرد واژه‌ها و عبارات جانب احتیاط را نگه می‌دارند، بی‌پروا از واژه‌ها بهره می‌گیرد.

«نفوذ تدریجی و سرزندگی شعر شاملو، اسباب و علل متعدد دارد، مهم‌ترین این اسباب و علل، همان خلاف عادت بودن شعر اوست؛ هم در حوزه صورت هم در حوزه معنی، یعنی همان عواملی که علت اصلی حمله و انتقاد به شعر او و عدم پذیرش آن نیز

بوده است» (پورنامداریان، ۱۳۷۴: ۳۲). پس برای رسیدن به درکی درست از شعر، باید مرزهای عادت را شکست و به معنایی و رای معنای ظاهری کلام دست یافت. در بسیاری از آثار شعری و نثری ادبا در دوره‌های مختلف ادبیات عرب مخصوصاً عصر عباسی به نمونه‌های بارزی از تمسخر به اخلاق اسلامی، دعوت به بی‌بند و باری و... برمی‌خوریم. موضوع الحاد نیز که به نظر می‌رسد از تبعات نوگرایی در ادبیات معاصر عرب باشد، در اشعار بسیاری از شعرای معاصر عرب، قابل بررسی است و به نزار قبانی اختصاص ندارد؛ اما شیوه ویژه او و حجم زیاد اشعارش او را در این زمینه متمایز می‌کند.

بیان مسأله

احمد شاملو و نزار قبانی، دو تن از شاعرانی هستند که در یک برهه از زمان، تولد یافته‌اند (شاملو ۱۹۲۵م و قبانی ۱۹۲۳م) و از نظر محیط زندگی، در سرزمین‌های اسلامی و در جوامعی تقریباً مشابه، روزگار گذرانده و هر دو پیرو آیین اسلام بوده‌اند؛ به همین دلیل است که با مضامین و مفاهیم مشترک فراوانی در اشعار آن‌ها مواجه‌ایم؛ یکی از این مضامین که نگارندگان این جستار به دنبال نقد، بررسی و تحلیل آن هستند، مضامینی دینی است که ظاهری بر خلاف اصول و اعتقادات دارند.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های زیادی در حوزه ادبیات تطبیقی، پیرامون آثار احمد شاملو و نزار قبانی، صورت گرفته است. از جمله «بررسی تطبیقی سیمای زن در اشعار احمد شاملو و نزار قبانی» (پایان‌نامه کارشناسی ارشد، مریم خافی، دانشگاه بیرجند، ۱۳۸۹)؛ همچنین صدیقه علی‌پور و ربابه یزدانی در پژوهشی با عنوان «زیبایی‌شناسی پدیده مفهومی عشق با نگاهی تطبیقی به اشعار شاملو و قبانی» (نشریه ادبیات تطبیقی (علمی-پژوهشی)، دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال چهارم، شماره ۸، ۱۳۹۲)، به نقد زیباشناسانه پدیده عشق در اشعار این دو شاعر پرداخته‌اند؛ ضمن اینکه پژوهشی با عنوان مضامین تغزل اجتماعی در اشعار نزار قبانی و احمد شاملو به کوشش سهیلا صلاحی‌مقدم و مرضیه اصغرنژاد فرید (مطالعات تطبیقی، سال هفتم، شماره ۲۶، ۱۳۹۲) صورت گرفته است؛ اما

هیچ کدام از پژوهش‌های مذکور، به برداشت‌های ظاهری از مضامین دینی در اشعار شاملو و قبانلی، اشاره و توجهی نداشته‌اند.

جایگاه یکسان خدا و انسان

هر دو شاعر مورد نظر ما در این پژوهش، انسان را نماینده خدا در روی زمین می‌دانند که آئینه خدانمای است. انسان جانشین خداوند در روی زمین است. «و آن زمان را به یاد آور که پروردگار به فرشتگان گفت: به یقین جانشینی در زمین قرار می‌دهم» (بقره/۳۰). جانشین خدا باید مظهر صفات خدا و آئینه تمام‌نمای این صفات باشد؛ شعر شاملو هم نمایان‌گر این حقیقت است:

«در کوچه، پشت قوطی سیگار، شاعری، استاد و بالبداهه نوشت/ این حماسه را:

انسان خداست، حرف من این است؛/ گر کفر یا حقیقت محض است این سخن، انسان خداست./ آری این است حرف من!» (شاملو، ۱۳۹۴: ۴۲۸ و ۴۲۷)

شاملو در این ابیات، معتقد است که انسان باید تجلی‌گاه صفات خدا باشد، او در اینجا بر اینکه عقیده‌اش حقیقت محض است تأکید دارد و پیش‌بینی می‌کند که روزگاری برداشتی کفرآمیز از شعرش خواهد شد.

آن که بر اریکه جانشینی تکیه می‌زند، باید شمه‌ای از صفات و خصوصیات صاحب اصلی جایگاهی که در آن نشسته است را داشته باشد. «هر موجودی به نوبه خود نشانه‌ای از هستی نامحدود و از علم، قدرت، حیات و مشیت الهی می‌باشد» (مطهری، ۱۳۸۵: ۲۶). انسان نیز در جایگاه خلیفه الهی باید قدرت آفرینش داشته باشد:

جهان را من آفریدم

به جز آنکه چون من‌اش انگشتانِ معجزه‌گر باشد

که را توان آفرینش این هست؟

جهان را من آفریدم

(شاملو، ۱۳۹۴: ۸۶۴)

آفرینشی که شاملو بر آن باور دارد، آفرینشی در امتداد آفرینش پروردگار است. «انسان در میان موجودات از شرافت و کرامت مخصوص برخوردار است و وظیفه و

رسالتی خاص دارد، مسئول تکمیل و تربیت خود و اصلاح جامعه خویش است» (مطهری، ۱۳۸۵: ۱۷). آفرینش نیکی، عشق، گذشت، مهربانی و... اینچنین آفرینشی، جهانی آرمانی را می‌سازد که به اعتقاد شاعر، انسان می‌تواند آفریدگار آن باشد. آنگاه که انسان به جایگاه واقعی خود در بین موجودات دیگر پی ببرد، تمام اعمالش خدایی می‌شود؛ با چشم خدا می‌نگرد، با دست خدا اقدام می‌کند، با اندیشه خدایی تصمیم می‌گیرد و... در کردار و گفتار چنین انسانی، خدا نمود می‌یابد. شخصی که بداند جانشین خداست؛ با غصه دیگران اندوهگین و با لبخند آن‌ها، شادمان می‌شود:

کونی حقل بهار یلذع/ کونی الوجع الراجع/ إنی أصبح رباً إذا أتوجع(قبانی، ۱۹۹۳، ج ۲: ۸۰)

- دشتی از گیاه خوشبو باش که می‌سوزد/ دردی باش جان‌کاه/ خدا می‌شوم وقتی که درد می‌کشم

جانشین خداوند، مرتبه‌ای خدایی دارد؛ آن که خود را اشرف مخلوقات می‌داند، به ارزش وجودی خود واقف است، این ارزش را بیهوده نمی‌کاهد و در هر شرایطی به دور از هرگونه کبر و خودپسندی، خود را برترین مخلوق می‌داند:

مارست ألف عبادة وعبادة/ فوجدت أفضلها عبادة ذاتی(قبانی، ۱۹۸۳، ج ۱: ۴۶۶)

- هزار و یک عبادت را انجام دادم/ پس بهترین آن‌ها را پرستش خودم یافتم

این عبادت نه به معنای شرک یا خودپرستی؛ بلکه شناخت شخصیت وجودی و ارزش قائل شدن برای خویشتن است.

نگاه شاملو به نماز با دیدگاه قبانی در رابطه با این اصل دین، تفاوت دارد؛ شاملو نماز را ارتباطی دوسویه بین آفریده و آفریدگار می‌داند که دو طرف ارتباط، شیرینی آن را می‌چشند:

«اینک محراب مذهب جاودانی که در آن،

عابد و معبود و عبادت و معبد، جلوه‌ای یکسان دارند:

بنده پرستش می‌کند خدای را

هم از آن گونه که خدای بنده را»

آنجا که بنده در برابر معبود به راز و نیاز می‌نشیند و با تمام وجود به ستایش خالق خویش می‌پردازد؛ در واقع خداوند هیچ نیازی به این پرستش ندارد اما وقتی به یاد می‌آوریم که هدف خلقت آفرینش، عبادت آفریدگار است؛ عشق خداوندی را در پس پرستش بشری خواهیم یافت. «من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند» (ذاریات/۵۶). خداوند بی‌نیاز، به مخلوق عابد و پرستشگر خود عشق می‌ورزد و این عشق دوسویه است که شاملو از آن به عبادت دو طرفه تعبیر کرده است. اما قبانی از زاویه‌ای متفاوت به نماز می‌نگرد و معتقد است که جایی که خدا، نادیده گرفته می‌شود؛ از سوی اشغال‌گران سرزمین اسلامی برای نماز، اعتباری باقی نمی‌ماند:

من بعد موت الله مشنوقاً/ علی باب المدینة/ لم تبق للصلوات قیمة/ لم یبق للإیمان أو للکفر قیمة(قبانی، ۱۹۸۳، ج ۳: ۳۴۲)

- پس از مرگ خدا از طریق حلق آویز شدن/ بر سردر شهر/ برای نمازها ارزشی نماند/ برای ایمان و کفر ارزشی نماند

آنچه از ظاهر این شعر قبانی برمی‌آید، چیزی جز کفر و الحاد نیست؛ اما اگر از ظاهر واژه‌ها درگذریم و به شرایط حاکم در زمان سرایش این شعر که اشغال قدس توسط اسرائیل است پی ببریم، درمی‌یابیم که هدف نزار در این شعر، نه نفی بقای دائمی ذات حق، که نکوهش کسانی است که با تسلیم در برابر ستم، هیچ گونه تلاشی برای دفاع از ارزش‌ها - که در جامعه اسلامی، نماز در رأس آنهاست - از خود نشان نمی‌دهند.

آنچه هم شاملو و هم قبانی به آن باور دارند؛ مؤثر بودن ارتباط بین خالق و مخلوق است و اینکه نماز، عملی بی‌هوده نیست و می‌تواند متمایز کننده انسان از دیگر موجودات باشد و این عقیده با قائل شدن جایگاه خدایی برای انسان، تفاوت دارد.

کاربرد صفات خدایی برای غیر خدا

صفاتی مثل فیض‌رسانی به موجودات، برآوردن نیازها، رقم زدن تقدیر موجودات و آفرینش آنها، مختص ذات حق است؛ اما شاملو در برخی از اشعارش، این صفات را در ظاهر به غیر خدا نسبت می‌دهد. «در این شعرها، زبان به هیچ وجه تنها ابزار انتقال معنی از ذهن گوینده به مخاطب نیست. کلمات در آنها به مدلول قراردادی و متعارف

خود دلالتی ندارند. معانی متعدد ثانوی آن‌ها بر حسب ذهنیت خواننده، شکفته می‌شود» (پورنامداریان، ۱۳۷۴: ۱۶). بنابراین هر کس به اندازه درک و چگونگی ذهنیت خود از این اشعار، برداشتی متفاوت دارد:

همه برگ و بهار در سرانگشتان توست
هوای گسترده در نقره انگشتانت می‌سوزد
و زلالی چشمه‌ساران از بارن و خورشید تو سیراب می‌شود

(شاملو، ۱۳۹۴: ۵۳۹)

انسان می‌تواند با اخلاق نیک و رفتار درست خود، پیام‌آور بهار عاطفی برای اطرافیان باشد؛ اینکه شخص مورد علاقه خود را آفریدگار بهار برای خویش بدانیم، با شرک و انکار یگانگی خداوند، تفاوت زیادی دارد. اگر انسان، خود را از تمام خلق بی‌نیاز بداند؛ نیز به معنای اعلام بی‌نیازی از خداوند نیست:

سرخوش و شادمانه فریاد برداشتم ای شعرهای من،
سروده و ناسروده! سلطنت شما را تردیدی نیست، اگر او به تنهایی خواننده شما باد!
چراکه او بی‌نیازی من است از بازارگان و از همه خلق

(همان: ۴۸۰)

شاملو در این اشعار بر عبارت «همه خلق» تأکید دارد. «در مبهم‌ترین شعرهای شاملو، همیشه نشانه و چراغ راهنمایی وجود دارد که خواننده را به معنی و مفهوم کتمان شده در حادثه روحی راهنمایی می‌کند» (پورنامداریان، ۱۳۷۴: ۳۱). خداوند متعال، مخلوق نیست که در زمره خلق جای گیرد؛ او یگانه هستی‌بخش است که شاملو به یگانگی‌اش اقرار می‌کند. شاملو در سرود «ابراهیم در آتش» نیز در نهایت مهارت و استادی رقم‌زدن سرنوشت *ابراهیم علیه السلام* را در ظاهر واژه‌ها به بت‌های بی‌جان نسبت می‌دهد:

اما نه خدا و نه شیطان،

سرنوشت تو را بتی رقم زد که دیگران می‌پرستیدند؛

بتی که دیگرانش می‌پرستیدند

(همان: ۷۳۰)

شاملو معتقد است که *ابراهیم علیه السلام* با مشاهده و بررسی بت‌های ساخته دست بشر به اقتدار و یگانگی خداوند پی برد و به مقام نبوت رسید؛ هرچند می‌توانست برای دریافت بهتر مخاطب و دستیابی راحت‌تر او به مقصود شاعر از عبارتی به دور از کژتابی مدد بگیرد و از تهمت الحاد، دور بماند.

قبانی نیز، اطاعت محض و بی‌چون و چرا در برابر غیر خدا(مرد) را شرک دانسته و اینگونه از آن گلایه دارد:

اله فی معابدنا نصلیه ونبتهل یغازلنا... / وحين یجوع یاکلنا ویملأ الکأس / من دمننا ویغتسل / إله لا نقاومه، یعدبنا ونحتمل... / إله ما له عمر إله اسمه رجل(قبانی، ۱۹۸۳، ج ۱: ۶۳۱)

- خدایی را در معابدمان عبادت می‌کنیم و برایش دعا می‌خوانیم/ با ما عشق‌بازی می‌کند و هرگاه که گرسنه شود ما را می‌خورد/ ظرف را از خون ما پُر می‌کند و می‌شوید/ خدایی که در برابرش مقاومت نمی‌کنیم/ ما را عذاب می‌کند و تحمل می‌کنیم/ خدایی که برایش عمری نیست/ خدایی که مرد نام دارد

اینکه خداوند در قرآن می‌فرماید: «مردان را بر زنان تسلط و حق نگهبانی است» (نساء/ ۳۴) مَهر تأییدی بر برتری و ستم‌پیشگی آن‌ها نسبت به زنان نیست؛ بلکه حکایت از برخورداری آن‌ها از توان جسمی بیشتر، توانایی بیش‌تر در تحمل مشکلات و... است. هدف *نزار قبانی* در این قطعه شعر انتقاد به آن دسته از مردان شرقی است که با عدم پای‌بندی به اعتقادات، برای خود جایگاه خدایی قائل‌اند. او با مقایسه این مردان با خداوند، سعی در نمایاندن این حقیقت تلخ دارد که در دنیای پیرامون او مردانی وجود دارند که خود را مجاز به شکنجه و عذاب دیگران می‌دانند. *قبانی* همچنین در قطعه‌ای از قصیده «در انتظار گودو» برای نشان دادن ابهت و بزرگی او، صفات ربوبی را برایش به کار می‌برد:

لم نره/ ولم نقبل یده/ لکن من تبرکوا یوماً به/ قالوا بأن صوته/ یحرک الأحجار/ وأنه وأنه هو العزیز الواحد القهار(قبانی، ۱۹۸۳، ج ۳: ۲۹۰)

او را ندیدیم/ دستش را نبوسیدیم/ اما آنان که روزی به او تبرک یافتند/ گفتند: که صدایش/ سنگ‌ها را به حرکت درمی‌آورد/ و او... و او.../ عزیز و یگانه مقتدر است

به جنبش درآوردن سنگ‌ها از سوی یک مخلوق، شاید با یک کاربرد استعاره‌ای در حوزه ادبیات(زندگی بخش بودن، امیدوار کردن و ...) توجیه پذیر باشد؛ اما کاربرد صفت (واحد القهار) که ویژه ذات احدیت است، برای غیر خدا- به عقیده نگارندگان- هیچ گونه توجیهی ندارد و اشتباهی بزرگ است که جایی برای دفاع از شاعر باقی نمی‌گذارد. نزار در قطعه‌ای دیگر، از غصه‌های بی‌شمار خود در زندگی به ستوه آمده است و عمر آن‌ها را به عمر خداوند تشبیه می‌کند:

عمر حزنی / مثل عمر الله... أو عمر البحور

- عمر اندوه من / همانند عمر خداست / عمر دریاها»(قبانی، ۱۹۸۳، ج ۱: ۷۵۷)
آن که برای خداوند، عمر ازلی قائل است، نمی‌تواند سراینده اشعار شرک‌آمیز باشد؛ کاربرد عبارت «عمر الله» تنها برای نشان دادن طولانی بودن دوران غم‌های شاعر و برداشت کفر و ارتداد از آن به دور از انصاف است. اقرار و اعتقاد به حضور خدا در همه مکان‌ها در شعر می‌تواند امضایی بر سند فاصله آن با کفر و ارتداد باشد:

قرری أنت إلی این / فإن الحب فی بیروت مثل الله فی کل مکان

- تو تعیین کن به کجا (برویم) / پس عشق در بیروت، مانند خدا در همه جا هست
(قبانی، ۱۹۹۳، ج ۲: ۲۳)

قبانی در این شعر ضمن اشاره به مرکز عشق بودن شهر بیروت، به حضور خدا در همه جا اقرار می‌کند. بدیهی است که شاعری که چنین سروده‌ای از ذهن و اندیشه‌اش تراوش می‌کند؛ با شرک و الحاد، فرسنگ‌ها فاصله دارد.

عمده مقصود هر دو شاعر از کاربرد صفات ربوبی برای مخلوقات، در پوشش آرایه‌ها و صنایع ادبی و برای ملموس کردن اندیشه‌های خویش بوده و این نمایان‌گر شناخت دقیق آن‌ها نسبت به صفات خدایی است.

نفی تقدیر و سرنوشت

شاملو اجتماع را زندانی می‌داند که علی‌رغم بی‌گناهی در آن محبوس گشته است:
قاضی تقدیر با من ستمی کرده است،

به داوری میان ما را که خواهد گرفت؟
من همه خدایان را لعنت کرده‌ام، همچنان که مرا خدایان،
و در زندانی که از آن امید گریزی نیست،
بداندیشانه، بی‌گناه بوده‌ام!

(شاملو، ۱۳۹۴: ۳۷۶)

در نگاه اول به این شعر، خواننده به این باور می‌رسد که شاملو، خداوند را به ستمکاری متهم می‌کند؛ اما پرواضح است که شاملو با استفهامی انکاری هیچ کس را شایسته داوری میان خود و خدایش نمی‌داند. «او که همه خدایان را لعنت کرده است و همه خدایان نیز او را لعنت کرده‌اند؛ به بی‌گناهی‌اش در این زندان واقف است؛ نه تقدیر را می‌پذیرد و نه راهی می‌شناسد برای گریز یا داوری درست» (مختاری، ۱۳۷۸: ۳۳۱).

قبانی نیز همچون شاملو، تسلیم در برابر تقدیر را نکوهش می‌کند و باور دارد که این انسان است که با انتخاب درست می‌تواند سرنوشت خود را رقم بزند:

أنا رجل بلا قدر / فکونی.. أنت لی قدری / وأبقینی علی نهديک / مثل النقش فی الحجر
(قبانی، ۱۹۸۳، ج ۱: ۶۵۴)

- من مردی بدون تقدیرم / پس تو تقدیر من باش / مرا بر سینه‌ات بگذار / همچون تصویر بر سنگ

مقصود شاعر در این قطعه، نه انکار تقدیر که محرکی برای تلاش معشوق در جهت رسیدن به خواسته‌ها و عدم تسلیم محض در برابر تقدیر است؛ همچنین کاربرد تشبیه مرکب بر سینه گذاشتن به نقش بر سنگ (تداوم عشق و همراهی) بیانگر اعتقاد شاعر به تأثیر کوشش انسان برای غلبه بر تقدیر و ایستادگی در برابر جبر سرنوشت است:

مشيئة الأقدار لا تردني / أنا الذي أغير الأقدار (قبانی، ۱۹۸۳، ج ۳: ۳۲۹)

- خواست سرنوشت بر من نمی‌گذرد / من آن‌ام که سرنوشت‌ها را تغییر می‌دهم
با توجه به ابیات قبل این شعر، شاعر رسیدن به معشوق را در رأس اهداف و خواسته‌های خود قرار داده است و تأکید می‌کند که با تلاش می‌تواند بر سرنوشتی غیر از با محبوب بودن، اثر بگذارد و آن را تغییر دهد. هم / احمد شاملو هم نزار قبانی، در این اشعار خود، انسان را به تلاش و عدم رکود برای دستیابی به اهداف و رسیدن به قله

خواسته‌ها و امی دارند و پذیرش کامل و کورکورانه تقدیر را نفی می‌کنند و این موضوع نه تنها با شرک و الحاد، ارتباطی ندارد؛ بلکه نشان از قبول عدالت خداوند دارد که به بهانه تقدیر، انسان‌ها را مجبور به پذیرش هر حکمی نکرده است.

انکار روز قیامت و ریشخند به آن

به اعتقاد/حمد شاملو، اینکه انسان دست از تلاش برداشته، از حق خود دفاع نکند، به دنبال رسیدن به اهدافش در عمل نباشد، همه امور را به روز قیامت بسپارد و منتظر بنشیند که خداوند در آن روز، او را به حقش برساند؛ در واقع انتظاری مضحک و نابخردانه دارد:

زمین، مرا و تو را و اجداد ما را به بازی گرفته است
و اکنون به انتظار آن که جاز شلخته اسرافیل آغاز شود
هیچ به از نیشخند زدن نیست، اما من آنگاه نیز بنخوام جنبید
حتی به گونه حلاجان، چراکه میان تمامی سازها
سُرنا را بسی ناخوش دارم

(شاملو، ۱۳۹۴: ۴۸۶)

آن که به معاد و روز بازگشت انسان اعتقاد دارد؛ غیرممکن است که در اشعارش به صاحب و حکمفرمای آن روز، شرک بورزد. ضمن اینکه آنچه از این قطعه شعر شاملو برمی‌آید، آگاهی و اطلاع دقیق او نسبت به اشاره‌های قرآنی در مورد رستاخیز است؛ اگرچه او با شناختی که از اجتماع اطراف و حساسیت‌های آن نسبت به مسائل دینی داشت، می‌توانست محتاطانه‌تر عمل کند و اینگونه بی‌پروا به اعتقادات آن نتازد. نزار قبانی نیز، در این باره با شاملو هم‌عقیده است؛ او در ردّ عقیده آنان که تنها به نشانه‌های روز قیامت اکتفا کرده و خود را برای آن روز آماده نمی‌کنند؛ داد سخن می‌دهد:

فی لیالی الشرق لما/ یبلغ البدر تمامه/ یتعری الشرق من کل کرامة/ ونضال/ فالملایین
التي ترکض من غیر نعال/ والتي تؤمن فی أربع زوجات/ وفي يوم القيامة.../ شرقنا المجتر
تاریخاً/ وأحلاماً کسولة/ وخرافات خوالی

- در شب‌های شرق وقتی که / ماه به کمال می‌رسد / شرق از هر کرامت و جان-
فشانی خالی می‌شود / پس میلیون‌ها نفر که بدون کفش می‌دوند / و کسانی که
به چهار زن ایمان دارند / و به روز قیامت... / شرق ما نشخوار کننده تاریخ است / و
خواب‌هایی کسالت‌بار / و خرافاتی قدیمی است (قبانی، ۱۹۸۳، ج ۱: ۳۶۷-۳۶۸)

از آنجا که این شعر در فضایی کاملاً سیاسی سروده شده است، هدف نزر، در آن نه
انکار قیامت، که مذمت عمل کسانی است که پیروی از حاکمانی که آیات قرآن را در
راستای منافع خود، تأویل کرده و به آنچه که مطابق میل آن‌هاست، ایمان آورده و آیات
دیگر را رها کرده‌اند؛ را در پیش گرفته‌اند.

در این مورد نیز ساحت اشعار شاملو و قبانی از شائبه کفر و ارتداد میراست و آنچه از
بررسی این اشعار به دست می‌آید؛ اعتقاد آن‌ها به روز قیامت و تأکید بر پذیرش این
حقیقت و ایمان به تمامی ابعاد آن است.

نفی صبر و بردباری

صبر در برابر مشکلات تا جایی خوشایند است که با تلاش برای برطرف کردن آن‌ها
همراه باشد؛ صبر در برابر ناملازمات، به تنهایی و به دور از هرگونه تدبیر، نه تنها گره‌گشا
نیست؛ بلکه گاه بر عمق مشکلات می‌افزاید و برطرف کردن آن‌ها را دشوارتر می‌کند.
آنچه مسلم است؛ شاملو صبر منفی را مردود می‌داند:

عفونت از صبری است که پیشه کرده‌ای

به هاویه وهن

تو ایوبی، که از این پیش اگر به پای برخاسته بودی،

خضروارت به هر قدم

سبزینه چمنی به خاک می‌گسترده

(شاملو، ۱۳۹۴: ۷۱۶)

آنچه از ظاهر این قطعه شعر از شاملو برمی‌آید، بیهوده‌انگاری صبر / یوب در برابر
ناملازمات است؛ اما واقعیت این است که شاملو صبر در برابر ظلم را ناپسند می‌داند.
«ستایش از کسانی که در مقابل ظلم و ستم، صبر پیش نمی‌گیرند و شجاعانه و بدون

بیم جان قیام می‌کنند، یکی از مضامین همیشگی شعر شاملو است» (پورنامداریان، ۱۳۷۴: ۱۳۹). شاملو با وجود اینکه می‌داند بیدادگری در ذات احدیت راه ندارد، با تلمیح به صبر/ یوب برای عینی ساختن موضوع برای مخاطب، معتقد است که تسلیم در برابر ستم و کوتاه آمدن در برابر ستم‌پیشه درست نیست. نزار قبانی هم مانند شاملو، صبر عاری از تکاپو را نمی‌پذیرد؛ او معتقد است که آن کس که از تلاش و کوشش بازمانده و به بهانه صبر، غرق در ایستایی، کاری از پیش نمی‌برد، با شخص مُرده تفاوتی ندارد:

ولم نزل نبیث فی الظلام عن قبورنا/ ولم نزل کالأمس أعبیاء/ نردد الخرافة البلهاء/
«الصبر مفتاح الفرج»/ ولم نزل نظن أن الله فی السماء/ یعیدنا لدورنا.../ ولم نزل نمضغ
ساذجین/ حکمتنا المفضلة: «الصبر مفتاح الفرج»/ إن الرصاص وحده/ لا الصبر مفتاح
الفرج» (قبانی، ۱۹۸۳، ج ۳: ۱۴۵-۱۴۶)

- و هنوز در تاریکی به دنبال قبرهایمان می‌گردیم/ و هنوز همچون دیروز،
کودن‌ایم/ خرافات احمقانه را تکرار می‌کنیم/ صبر، کلید گشایش است/ و هنوز
فکر می‌کنیم که خدا در آسمان است/ ما را به خانه‌هایمان بازمی‌گرداند.../ و
هنوز ساده‌لوحانه نشخوار می‌کنیم،/ پند دلپذیرمان را: صبر، کلید گشایش است/
تنها گلوله/ نه صبر، کلید گشایش است

این شعر تحت شرایط سیاسی و در واکنش به صبر ناخوشایند مردم در برابر اشغال‌گران سروده شده است و نزار در آن، صبر نابجا را نتیجه حماقت می‌داند و باور ندارد که صبر به تنهایی و به دور از هرگونه تلاش و اقدام، به فرج و گشایش، منتهی شود. هدف هر دو شاعر در این مورد نیز، نه ستایش ناشکیبایی و اقدام شتاب‌زده، بلکه نکوهش صبر بیجا و تأکید بر همگام و همراه کردن صبر با اقدام سنجیده و عمل بجاست.

عیسای مصلوب

نااهلانی که در برابر حقیقت، قد علم کرده‌اند و از راه باطل، کناره نمی‌گیرند، ارزش رسالت پیامبران را هم بیهوده جلوه می‌دهند:
عیسی بر صلیبی بیهوده مرده است

حنجره‌های تهی، سرودی دیگرگونه می‌خوانند
گویای خداوند بیمار در گذشته است

(شاملو، ۱۳۹۴: ۳۹۳)

شاملو با اشاره به اعتقاد مسیحیان مبنی بر مصلوب شدن حضرت عیسی علیه السلام به دست مخالفان، سعی دارد به نااهلان بفهماند که حتی اگر عیسی علیه السلام در راه هدایت مردم به صلیب کشیده شده باشد، در مقابل انکار نااهلان، کاری بی‌فایده است. «در تمام اشاره‌هایی که شاملو به سرگذشت مسیح و جزئیات مربوط به آن دارد، همیشه تصویرهایی را می‌بینیم که در لباس کنایه و استعاره، بیانگر اوضاع و احوال جامعه و نشان‌دهنده بینش ناشی از عکس‌العمل عاطفی وی نسبت به مسائل و پیشامدهای گوناگون اجتماعی است» (پورنامداریان، ۱۳۷۴: ۲۴۶). تا خود انسان تمایل به فرارگیری در راه درست نداشته باشد، حتی جانفشانی پیامبران، دری به هدایت او نمی‌گشاید. در این مورد هم، نزار قبانی با/حمد شاملو هم عقیده است؛ او هم از اعتقاد به مصلوب و مقتول بودن مسیح، برای عینیت بخشیدن به اندیشه‌های خود مدد می‌گیرد. آنگاه که زشتی‌ها و پلشتی‌ها سراسر اجتماع را فرامی‌گیرد؛ شاعر نومیدانه به سرایش شعر روی می‌آورد:

یا قدس یا مدینة تلتف بالسواد/ من یقرع الأجراس فی کنیسة القیامة؟/ صبیحة
الآحاد..! من ینقذ الإنجیل/ من ینقذ القرآن/ من ینقذ المسیح ممن قتلوا المسیح؟ (قبانی،
۱۹۸۳، ج ۳: ۱۶۲-۱۶۳)

- ای قدس! ای شهری که با سیاهی پوشیده می‌شود/ چه کسی زنگ‌های کلیسای
قیامت را به صدا درمی‌آورد؟/ بامداد یکشنبه‌ها/ چه کسی انجیل را نجات می-
دهد؟/ چه کسی قرآن را نجات می‌دهد؟/ چه کسی مسیح را از (دست) آنان که
او را کشتند، نجات می‌دهد؟

شاعر در این شعر در پی اشغال قدس، از نابسامانی حاکم بر جامعه به ستوه آمده و به
دنبال یک منجی برای سر و سامان دادن به اوضاعی است که در آن نشانه‌های دین،
کتب آسمانی و ... به ورطه فراموشی سپرده شده‌اند. بدیهی است که قبانی در این شعر
سعی در ترغیب و تشویق اعراب به تلاش برای نجات خود دارد.

نتیجه بحث

در این جستار، شش گروه از اشعار شاملو و قبانی با مضامین و مفاهیم دینی مشترک، که در لباس کفر و الحاد جلوه‌گر شده‌اند بررسی شد و در نتیجه این بررسی و گذر از ظاهر اشعار، مشخص شد که نه تنها شعر هر دو شاعر از تهمت شرک و ارتداد به دور است؛ بلکه استفاده از عبارات و اشاره‌های قرآنی و سخن بزرگان دین و همچنین اشاره به نشانه‌های مذهبی از قبیل قیامت، تقدیر، عبادت، کتب آسمانی و ... نمایان‌گر آشنایی و اطلاع دقیق هر دو شاعر از مفاهیم دینی و حرکت آن‌ها در مسیر توحیدی است. آنچه که مسلم است هم /احمد شاملو و هم /نزار قبانی، شاعرانی موحد بوده‌اند که گاه به ناچار و متأثر از اوضاع اجتماع و محیط پیرامون و برای عینیت بخشیدن به افکار و اندیشه‌های خود و ملموس کردن آن‌ها برای مخاطبان، دست به دامان آرایه‌های ادبی (استعاره، تشبیه، تلمیح و...) شده‌اند که این موضوع، درک درست اشعار آن‌ها را نیازمند گذر از صورت اشعار و آشنایی با آرایه‌ها می‌کند.

همچنین هدف هر دو شاعر در بسیاری از موارد، تشویق مخاطب به تحرک و تلاش و عدم رکود و سکون در برابر مشکلات به بهانه صبر یا تقدیر است. همچنان که بعضی از اشعار آن‌ها نیز به منزله یک تلنگر برای مخاطب است؛ به این امید که جایگاه واقعی خود در بین مخلوقات را به یاد آورد و راه خدایی در پیش گیرد.

اگرچه هم شاملو و هم قبانی می‌توانستند با وجود آشنایی با افکار و روحیات مردمان جهان شرق (خاستگاه هر دو شاعر) و حساسیت آن‌ها نسبت به موضوعات و مفاهیم دینی، از بی‌پروایی خود کاسته، با رعایت جانب احتیاط و استفاده صریح از واژه‌ها و عبارات، از تهمت کفر و ارتداد مصون بمانند؛ اما به طور کلی، حاصل این پژوهش، براءت ساحت اشعار آن‌ها از آلودگی شرک و الحاد و لزوم گذر از ظاهر این اشعار است.

کتابنامه

قرآن کریم.

- پورنامداریان، تقی. ۱۳۷۴ش، سفر در مه (تأملی در شعر احمد شاملو)، چاپ اول، تهران: زمستان.
شاملو، احمد. ۱۳۹۴ش، مجموعه آثار (دفتر یکم، شعرها ۱۳۷۸-۱۳۲۳)، چاپ دوازدهم، تهران: نگاه.
شفق، مجید. ۱۳۷۷ش، شاعران تهران (از آغاز تا امروز)، ویرایش محمد پیمان، جلد ۱، چاپ اول، تهران: سنایی.
مختاری، محمد. ۱۳۷۸ش، انسان در شعر معاصر (درک حضور دیگری) با تحلیل شعر نیما، شاملو، اخوان و فرخزاد، چاپ دوم، تهران: توس.
مطهری، مرتضی. ۱۳۸۵ش، جهان بینی توحیدی (مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلام)، جلد ۲، چاپ بیست و پنجم، تهران: صدرا.

کتب عربی

- قبنانی، نزار. ۱۹۸۳م، الأعمال الشعرية الكاملة، منشورات نزار قبنانی، مجلد ۱ و ۲، الطبعة الثانية عشر، بیروت: لا نا.
قبنانی، نزار. ۱۹۸۳م، الأعمال السياسية الكاملة، منشورات نزار قبنانی، مجلد ۳، الطبعة الثالثة، بیروت: لا نا.

Bibliography

Holy Quran

Persian bibliography

- Pournamdarian, T. (1374). Traveling in fog (Reflections on Ahmad Shamloo's Poetry). First Edition. Tehran: winter.
Shamloo, A (1394). Collection of works (1st book, poems 1378-1323). Twelfth Edition. Tehran: Negah Pub
Shafagh, M (1377). Poets of Tehran (from the beginning to the present). Modified by Mohammad Peyman, Vol. 1, First edition. Tehran: Sanai Pub
Mokhtari, M (1378). Man in contemporary poem (understanding another presence) by analyzing the poetry of Nima, Shamloo, Akhavan and Farrokhzad. Second edition. Tehran: Toos Pub
Motahari, M (1385). Monotheistic worldview (Introduction to the worldview of Islam). Volume 2 Twenty-fifth edition. Tehran: Sadra Pub

Arabic bibliography

- Qabbani, N. (1983). Complete poetic works. Nizar Qabbani Publications. Volume I, 2nd Edition. Beirut.
Qabbani, N. (1983). Full political work. Nizar Qabbani Publications. Third folder. Third Edition. Beirut.

A Study on Apparent Conception from Religious Concepts in Shamloo and Qabbani's Poetries

Abdolkarim Alboogabish

Assistant Professor, Arabic Literature, Islamic Azad University, Abadan Branch

Mohammad Javad Ismael Qanemi

Assistant Professor, Arabic Literature, Islamic Azad University, Abadan Branch

Masoud abbasi Aram

PhD Candidate, Arabic Literature, Islamic Azad University, Abadan Branch

Abstract

Poetry is an arena for thoughts and dreams. Imageries play the most important role; terms and phrases go beyond the apparent meanings which understanding (them) needs being familiar with figures of speech and the poet's character. Some poetries by two mentioned poets are represented in polytheism which need to be surveyed and studied. The present article creates a subject – based group of Ahmad Shamloo and Nizar Tawfiq Qabbani (with common concepts and meanings) in six categories including same status for God and human being, application of Divine adjectives for others, ignorance of destiny and fate, ignorance of Doom's Day, ignorance of patience and Jesus Crucifixion.

Keywords: poetry, imagery, simile, metaphor, allusion, belief.